

/

یکشنبه 26 اسفند 1397 کد مطلب : 51030

حسین سناپور، نویسنده از کارگاه‌های پنجشنبه‌ها می‌گوید

سایه‌ای و زیر سایه بودنی در کار نیست

حسین سناپور می‌گوید فهم خود و جهان بزرگترین پاداش گلشیری به ما بود

زهرارستگارمقدم



حسین سناپور نخستین رمانش «نیمه غایب» را در سال ۱۳۷۸ منتشر کرد. این رمان برای او جوایز مختلفی را به همراه داشت ابوتراب خسروی از نسل نویسندگانی است که نه به شکل مداوم، اما گاهی در کارگاه‌های گلشیری حاضر می‌شده و داستان‌هایش را برای او می‌خوانده است. سمت تاریک کلمات، برنده بهترین مجموعه داستان کوتاه در ششمین دوره جایزه هوشنگ گلشیری شد. این گفت‌وگو حاصل تعدادی سوالات کتبی است که به خاطر هنوز سوال بودن‌شان در ذهن ادبیات‌دوستان، برای حسین سناپور به ایمیل ایشان ارسال شده و پاسخ‌ها نیز به همان شکل به‌دست ما رسیده است.

کارگاه‌های هوشنگ گلشیری اتفاقات بسیاری در ادبیات فارسی به‌وجود آورد. او نسلی داستان‌نویس پس از خود تربیت کرد که مهم‌ترین ویژگی‌شان توجه به تکنیک‌های داستان‌نویسی بود. گلشیری در جلسات پنجشنبه‌های خود چه چیزهایی به شاگردانش می‌آموخت که در دیگر کارگاه‌ها به آن توجه نمی‌شد؟

ویژگی‌های گلشیری طبعاً یکی دو تا نبود که فقط یکی‌شان باعث جذب نویسندگان جوان بشود، اما حضور در کارگاه‌های او باعث می‌شد متوجه شوید که با طرزى که او داستان‌ها را تحلیل می‌کرد (یعنی با خط به خط خواندن داستان و توضیح تکنیکی آنها)، نه فقط داستان‌ها را طور دیگری می‌فهمید، که بعد از آن متوجه می‌شدید که اصولاً داستان‌ها با تکنیک‌هاست که خوب نوشته می‌شوند و اگر داستانی خوب است بی‌جهت نیست و این تکنیک‌ها هستند که موضوع و درونمایه را عمق می‌بخشند و کاری می‌کنند که داستان جز سطح ظاهر جنبه‌های کشف‌کردنی هم داشته باشد.

تسلط به متون کهن و کلاسیک‌خوانی از دیگر ویژگی‌های کارگاه‌های گلشیری به حساب می‌آید. چقدر شاگردانش درگیر خواندن این متون بودند؟

تعداد کسانی که آن وقت‌ها در کارگاه‌ها شرکت می‌کردند آن قدر زیاد نبود که لزوماً چنین شروطی را برای کارگاه‌ها بگذارند. در درجه اول آنها را به چند دسته تقسیم می‌کرد (در گالری کسرا به 3 دسته) و فقط در دسته سوم بود که می‌گذاشت داستان خودشان را هم بخوانند. اغلب دوستان البته در یکی دو کارگاه شرکت می‌کردند. در 2 دسته دیگر هم داستان‌های کوتاه ایرانی و خارجی خوانده می‌شد. بعدها بود که خواندن متون کلاسیک هم جزئی از برنامه‌ها شد. طبعاً گلشیری هم توصیه به خواندن این متون می‌کرد، اما نه به شکل تجویز یا اجبار، مگر برای همان جلسه مشخص و مربوط به متنی که قرار بود خوانده شود.

چه عواملی باعث می‌شد کارگاه‌های گلشیری در تهران در تقابل با کلاس‌های براهنی قرار بگیرد؟ در این کلاس‌ها چه می‌گذشت که 2 گروه شاگردان گلشیری و براهنی همواره نه اینکه 2 راه متفاوت را در ادبیات برگزینند، بلکه همواره خود را به نشانی از این دو نویسنده از یکدیگر جدا کنند؟

نمی‌دانم از کجا این موضوع درآمده که 2 کارگاه مقابل هم بوده‌اند. لابد به‌خاطر اینکه گلشیری و براهنی با هم رابطه خوبی نداشتند، اما این ربطی به کارگاه‌ها نداشت. یاد نمی‌آید ما در کارگاه و در دیدارهای دوستانه، حتی یکبار حرفی از کارگاه‌های براهنی زده باشیم. اگر هم زده شده، من به‌خاطر ندارم. یعنی اصلاً مسئله و موضوعی نبود که درباره‌اش حرف بزنیم یا دست‌کم آن قدر مهم باشد که حالا من یادمان مانده باشد. تک و توک دوستانی هم بودند که به آن کارگاه هم گاهی رفته بودند. تا چند سال بعد دست‌کم من یکی هیچ‌کدام از شاگردان آقای براهنی را نمی‌شناختم. وقتی هم که ایشان به خارج رفتند، بعضی از شاگردان‌شان پیش گلشیری آمدند، البته باز تک‌توک. حرف گلشیری اصلاً این بود که دانش داستان‌نویسی و کلا ادبیات، پیش آدم‌های مختلف است و بروید و یاد بگیرید. خودش هم گاهی از صاحب‌نظران دعوت کرده بود که در همان‌جا کلاس‌هایی برگزار کنند؛ مانند سپانلو، ابوالحسن نجفی و حتی براهنی برای تدریس ساختارگرایی. بعدها هم از تعداد بسیار زیادی از نویسندگان و مدرسان ادبیات برای حضور یکی دو جلسه‌ای دعوت شد، تا برایمان داستان بخوانند و به گفت‌وگو بنشینیم، یا بیابند و مبحثی را آموزش بدهند. به‌رحال تنها چیزی که وجود نداشت تقابل میان 2 گروه بود. گرچه اصلاً گروهی در کار نبود؛ تعداد زیادی آدم علاقه‌مند بودند که می‌آمدند و می‌رفتند و کم و زیاد می‌شدند و اصلاً نمی‌شود بهشان گفت گروه.

یکی از قدم‌های مثبت و مؤثر گلشیری در ادبیات راه‌اندازی کارگاه‌های داستان‌نویسی بود. او در این کارگاه‌ها نویسنده پرورش می‌داد. آیا پس از او شاگردانش توانستند از زیر سایه‌اش بیرون بیایند؟

یعنی چه که «توانستند از زیر سایه‌اش بیرون بیایند»؟ اگر هر کدام چیزی در چنته داشته‌اند که عرضه کرده‌اند و اگر نداشته‌اند (یا داشته‌اند و نخواستند) یا نتوانسته‌اند به هر دلیل عرضه کنند) که رفته‌اند دنبال زندگی‌شان. پس یعنی دیگر سایه‌ای و زیرسایه‌بودنی در کار نیست. این را مؤکد کنم که در آن کلاس‌ها تعداد بی‌شماری آمدند و رفتند، دست‌کم بالای صد نفر. خیلی‌هاشان در یاد من و دوستان دیگر هم نمانده. بعضی‌ها 5-4 جلسه آمدند و بعضی خیلی بیشتر. شما و من خیلی‌هاشان را نمی‌شناسیم که اصلاً زیرسایه‌بودن را بهشان نسبت بدهیم یا ندهیم. اما اگر کسانی در آن کلاس‌ها بودند و حالا شهرتی کم یا زیاد دارند، فقط به‌خاطر شرکت در آن کلاس‌ها نیست (که گفتیم، خیلی‌ها در آن کلاس‌ها بودند که حالا هیچ نامی ندارند) که حتماً به‌خاطر کار خودشان است. اغلب این دوستان حتی یادداشتی هم درباره گلشیری ننوشته‌اند که حالا شما آنها را به صفت شاگرد گلشیری بودن بشناسید. کسی چون من هم حماقت می‌کنم که به اصرار شما و به‌خاطر دوستی با دبیر صفحات حاضر می‌شوم این حرف‌ها را بزنم، چون حتماً دینی که گلشیری به گردنم دارد، مهم‌تر و بیشتر از این حرف‌هاست که خواسته باشم اینجا ادای دینی کرده باشم.

در کارگاه‌ها چه متونی سفارش می‌شد که خوانده شود؟ آیا فقط داستان و نقد ادبی بود یا با توجه به علاقه گلشیری به شعر، کتاب شعر هم پیشنهاد می‌شد؟

ما گاهی در جلسات شعر هم می‌خواندیم و تحلیل هم می‌کردیم.

مهم‌ترین دستاورد کارگاه‌های گلشیری چه بود؟

آموزش درست‌خواندن و جدی‌گرفتن داستان به‌عنوان یک کار، نه یک تفنن و نه ابزاری برای شهرت و هیچ‌چیز دیگر که چون بهترین کاری است که هر کدام ما می‌توانستیم احتمالاً انجام بدهیم، اگر بدهیم، بزرگ‌ترین پاداشش فهم خود و جهان است و نه چیزهای دیگر.